

۱۴۰۰
سیم



جستاری در خصوص فاهمه‌ی بشری

جان لای

ترجمه‌ی کاوه لاجوردی

می‌کند از آن قوّه‌هایی که برای هدف دیگری به او داده نشده است جز جست‌وجو و پیروی از شواهدِ روشن‌تر و با احتمال بیشتر، اما چون خرد و ایمان را انسان‌هایی در تعارض قرار می‌دهند، اینها را در فصل آقی به این صورت بررسی می‌کنیم.

۱۸ فصل

در باب ایمان و خرد، و حوزه‌های متمايزشان.

شناخت مرزهایش
ضروری است.

۷۷۸. در بالا نشان داده شد که ۱. در جایی که فاقد ایده باشیم بالضرورة جاهل هستیم و فاقد همه اقسامِ دانش هستیم. ۲. در جایی که فاقد اثبات باشیم جاهل و فاقدِ دانش عقلانی هستیم. ۳. تا جایی که فاقد ایده‌های نوعی واضح و معین باشیم، فاقد قطعیت و دانش عام هستیم. ۴. فاقد احتمال هستیم برای هدایت تصدیق‌مان در موضوع‌عالق که در آنها نه دانش خودمان را داریم و نه گواهی انسان‌های دیگر را تا خدمان را بر آن بنیاد کنیم.

بر پایه‌ی این چیزهایی که بدین ترتیب مقدمتاً توضیح داده شد، گمان می‌کنم که می‌شود بررسیم به مطرح کردن سنجه‌ها و مرزهای بین ایمان و خرد؛ که فقدان این سنجه‌ها و مرزها ممکن است که اگر نه علت نابسامانی‌های عظیم، ولی دست‌کم علت مناقشات عظیم و شاید اشتباهات عظیم در جهان بوده باشد. چرا که تا زمانی که این حل و فصل نشود که تا کجا بنا است با خرد راهنمایی بشویم و تا کجا با ایمان، بیهوده مناقشه خواهیم کرد که هم‌دیگر را در موضوعات دین متقاعد کنیم.

۷۷۹. همه فرقه‌ها را این طور می‌بایم که تا جایی که خرد کمک‌شان خواهد کرد، با خشنودی از آن استفاده می‌کنند؛ و وقتی ناکام‌شان می‌گذارد فرباد بر می‌آورند این موضوع ایمان است و فوق خرد، و غیره بینم که جگونه، بدون آنکه مرزهای دقیقی را بین ایمان و خرد تثیت کنند، می‌توانند احتجاج کنند با کسی، یا هر گز متقاعد کنند منکری را، که همین را ازدز می‌آورد؛ و این لازم است که اولین نکته‌ای باشد که در همه برشش‌هایی حل و فصل می‌شود که ایمان به نحوی به آنها مربوط است.

ایمان و خرد، چونان
اموری در تقابل باهم،
چه هستند.

بنابراین خرد را در اینجا، در تقابل با ایمان، کشف قطعیت یا احتمال چنان گزاره‌ها یا حقایقی می‌گیرم که ذهن از طریق توجه‌گیری‌هایی به آنها می‌رسد که بر پایه‌ی ایمان ایده‌های انجام می‌شوند که از طریق استفاده از قوّه‌های طبیعی‌اش به دست آورده است، اعنی از طریق احساس یا تأمل.

ایمان، در سوی دیگر، تصدیق گزاره‌ای است که بدین ترتیب با نتیجه گیری‌های خرد روش نمی‌شود؛ بلکه بر پایه‌ی اعتبار مطرح کننده‌اش تصدیق می‌شود، در مقام آنچه، از طریق یک نخوه‌ی خارق‌العاده ارتباط، از طرف خدا آمده. این نخوه‌ی مکشف شدن حقایق بر انسان‌ها را وحی می‌خوانیم.

۳۷۴. پس، اولاً، می‌گوییم که هیچ انسانی که از خدا الهام یافته باشد نمی‌تواند با هیچ وحی‌ای هیچ ایده‌ی بسیط جدیدی را به دیگران منتقل کند که آنان قبل از بر پایه‌ی احساس یا تأمل نداشته بوده باشند. چرا که هر انتسابی هم که او خودش بشود بی‌واسطه از دست انتقال بیابد.

خدا گرفته باشد، این وحی، اگر دریاره‌ی ایده‌هایی بسیط جدیدی باشد، نمی‌تواند از طریق واژه‌ها یا هیچ علامت دیگری به سایرین منتقل بشود. به این سبب که واژه‌ها، از طریق کنش بی‌واسطه‌شان بر ما، هیچ ایده‌ی دیگری را ایجاد نمی‌کنند مگر ایده‌های اصوات طبیعی‌شان را؛ و از طریق سنت بدکارگیری‌شان چونان علامت است که ایده‌هایی نهفته را در ذهن‌هایمان بر می‌انگیرند و احیاء می‌کنند؛ اما با این حال فقط چنان ایده‌هایی را که قبل آنچه بوده باشند، چرا که واژه‌های دیده‌شده یا شنیده‌شده، فقط آن ایده‌هایی را به اندیشه‌های ایمان بازمی‌آورند که تزد ما عادتاً علامت آن ایده‌ها بوده‌اند؛ اما نمی‌توانند هیچ ایده‌ی بسیط کاملاً جدید و قبل از ناشناخته‌ای را وارد کنند. همین در مورد همه‌ی علامت‌های دیگر هم برقرار است که نمی‌توانند چیز‌هایی را به ما افاده کنند که قبل از هر گز اصلًاً ایده‌ای از آنها نداشته‌ایم.

۶۹۰ بدین ترتیب هر آنچه بر پولس قدیس مکشف شد وقتی که بالا برده شد تا آسمان سوم؛ هر ایده‌ی جدیدی که ذهن‌اش در آنجا دریافت کرده باشد، همه‌ی آنچه او می‌تواند برای دیگران از آن محل توصیف کند فقط همین است که در آنجا چنان چیز‌هایی هست که نه چشم دیده است و نه گوش شنیده، و نه در قلب انسان وارد شده تا تصورش کند. و به فرض که خدا نوعی از مخلوقات را بر کسی به طرزی فراتطبیعی مکشف کند که در مثلاً مشتری یا زحل ساکن‌اند (چرا که این را هیچ کسی نمی‌تواند انکار کند که ممکن است چنین چیز‌هایی باشند) و شش حسن دارند؛ و ایده‌هایی انتقال یافته به آنها از طریق آن حسن ششم را بر ذهن او نقش بزند، او از طریق واژه‌ها نمی‌تواند در ذهن‌های انسان‌های دیگر آن ایده‌هایی نقش‌زده شده توسط آن حسن ششم را تولید کند، همان‌طور که هیچ یک از ما نمی‌تواند ایده‌ی هیچ رنگی را از طریق صوت واژه‌ها به انسانی انتقال بدهد که با اینکه چهار حسن دیگر را به نخو کاملی دارد، همواره تماماً فاقد حسن پنجم دیدن بوده است. پس برای ایده‌های بسیط‌مان، که بنیان و یگانه ماده‌ی همه‌ی مفاهیم و دانش‌مان هستند، باید بدکلی وایسته باشیم به خردمان، و مرادم قوه‌های طبیعی‌مان است؛ و به هیچ وجه نمی‌توانیم آنها را، یا هیچ یک از آنها را، بر پایه‌ی وحی متفق‌دریافت کنیم. می‌گوییم وحی متفق‌دریافت با وحی آغازین. مرادم از یکی آن انتساب اول است که خدا بی‌واسطه بر ذهن یک

بخش ساخته اش را، فاهمه های ما را، قاماً ویران کند؛ و انسان را در شرایطی قرار بدهد که در آن شرایط بصیرت و سلوکی خواهد داشت کمتر از جانورانی که تلف می شوند. چرا که اگر ذهن انسان هرگز تواند برای اینکه چیزی وحی الهی است شاهدی داشته باشد واضح تر از شاهدی که برای اصول خرد خودش دارد (و شاید نه به آن اندازه واضح)، هرگز غنی تواند مبنایی داشته باشد که شاهد واضح خردش را ترک کند تا جایش را به گزاره ای بدهد که وحی شدن اش شاهدی بزرگ تر از شاهدی ندارد که آن اصول دارند.

چه برسد به پذیرفتن
وحی منقول.

۷۷۶. تا بدين جا انسان استفاده ای دارد از خردش، و لازم است که، حتی در حضور وحی بی واسطه و آغازینی که علی الفرض بر خود او نازل شده، به آن گوش فرا بدهد؛ اما در مورد همه‌ی آنانی که مدعی وحی بی واسطه نیستند بلکه ملزم‌اند که از حقایق وحی شده به دیگران تبعیت کنند و آنها را بپذیرند، (حقایقی که از طریق نقل نوشته‌ها یا به طور شفاهی به آنان انتقال یافته است)، خرد کار بسیار زیادتری دارد که انجام بدهد، و فقط خرد است که می‌تواند وادارمن کند بپذیریم‌شان. چرا که چون موضوع ایمان فقط وحی الهی است و نه هیچ چیز دیگری، ایمان، آنچنان که ما این واژه را به کار می‌بریم، اکه عموماً ایمان الهی خوانده می‌شود) با هیچ گزاره ای سروکار ندارد جز آنها بی که فرض بر آن است که به شکلی الهی وحی شده‌اند. لذا من نمی‌بینم چگونه آنانی که فقط وحی را یگانه ابزه‌ی ایمان می‌سازند، می‌توانند بگویند که باورداشتن به اینکه چنین و چنان گزاره‌ای که در فلان و بهمان کتاب یافت می‌شود اهامی الهی است، موضوع ایمان است و نه موضوع خرد؛ مگر آنکه وحی بشود که آن گزاره، یا همه‌ی آنچه در آن کتاب است، از طریق اهام الهی انتقال یافته است. بدون چنین وحی ای، باورداشتن یا باورنداشتن به اینکه آن گزاره یا کتاب حقیقت الهی دارد، هرگز نمی‌تواند موضوع ایمان باشد بلکه موضوع خرد است؛ و چنان است که فقط از طریق کاربرد خرد م باید به تصدیق کردن اش برسم، خردی که هرگز نمی‌تواند ملزم یا قادرم کند که چیزی در تناقض با خودش را باور کنم؛ چون برای خرد غیرممکن است که هرگز تصدیقی برای چیزی تدرک ببیند که نزد خودش ناختردانه به نظر می‌آید.

بنابراین در همه‌ی چیزهایی که در آنها، برای بدیهی ایده‌های ایمان و آن اصولی از دانش که در بالا ذکر کردام، شاهد واضح داریم، داور مناسب خرد است؛ و وحی، گرچه می‌شود که، در توافق با خرد، فرمان اش را تأیید کند، ولی در چنان مواردی غنی تواند دستورهای خرد را نامعتبر کند؛ و ما هم نمی‌توانیم ملزم باشیم که، در جایی که حکم واضح و آشکار خرد را 694 داریم، آن را به نوع عقیده‌ای در تناقض با خرد ترک کنیم با این بهانه که این موضوع ایمان است؛ که هیچ حقیقتی غنی تواند داشته باشد بر ضد فرمان‌های روشن و واضح خرد.

۷۷۷. اما ثالثاً، چیزهای زیادی هستند که در موردشان مفاهیم بسیار ناقصی داریم یا اصلاً هیچ مفهومی نداریم؛ و چیزهای دیگری که، با کاربرد طبیعی قوه‌های ایمان، از گذشته یا

چیزهای فوق خود.

حال یا آینده‌شان اصل‌هیچ دانشی نمی‌توانیم داشته باشیم؛ اینها، چون فراتر از مکشوفات قوه‌های طبیعی مان هستند و فوق خرد، وقق که وحی شوند موضوع منحصر ایمان‌اند. بدین ترتیب اینکه برخی از فرشتگان در مقابل خدا سرکشی کردند و از این رهگذر وضعیت سعادتمند اول شان را از دست دادند؛ و اینکه مردگان برخواهند خاست و دوباره زندگی خواهند کرد؛ اینها، و امور مشابه، چون فراتر از مکشوفات خرد هستند، منحصراً موضوع ایمان‌اند؛ خرد مستقیماً با آنها هیچ کاری ندارد.

۸۸۴. اما چون خدا، با دادن نور خرد به ما، دستان خودش را برای این نسبته است که، یا نه در تناقض با خرد، اگر که وحی وقتی که مناسب بداند، نور وحی را برای ما مهیا کند در هر یک از آن موضوعات که در آنها بنشوند، موضوع ایمان‌اند. در آن بوده که اعطاء کند، باید در مقابل گمانه‌های احتمالی خرد پیروز بشود. به این سبب که ذهن، چون صدق چیزی برایش قطعی نیست که آشکارا نداندش، بلکه فقط تسلیم آن احتمالی می‌شود که در آن غایبان است، مکلف است که تصدیق اش را تقدیم چنان گواهی ای کند که مقاعده شده است از جانب کسی می‌آید که نمی‌تواند خطأ کند و گمراه نخواهد کرد. اما با این حال، داوری کردن در مورد صدق اینکه این وحی است، و در مورد معنی واژه‌هایی که وحی با آن واژه‌ها نازل می‌شود، همچنان به خرد تعلق دارد. فی الواقع، اگر چیزی وحی انگاشته شود که در تناقض باشد با اصول روشن خرد و با دانش آشکاری که ذهن در مورد اینده‌های واضح و متمایز خودش دارد؛ در آنجا باید، در مقام موضوعی که در حوزه‌ی خرد است، به خرد گوش فرا داده شود. زیرا گزاره‌ای که شواهد و اصول واضح دانش کسی را نقض می‌کند، آن کس هرگز نمی‌تواند در این مورد که آن گزاره به شکلی الهی وحی شده است، یا در این مورد که واژه‌هایی که گزاره با آن واژه‌ها رسیده است را به درستی می‌فهمد، دانشی داشته باشد به قطعیت دانشی که در این مورد دارد که خلاف این گزاره صادق است؛ و لذا مکلف است که این را چونان موضوع خرد بررسی و داوری کند و، بدون وارسی و چونان موضوع ایمان، یکسره نپذیردش.

۸۹۰. اولاً، هر گزاره‌ای که گزاره با آن واژه‌ها رسیده است را به درستی می‌فهمد، وحی در جایی می‌تواند در موردش داوری کند، آن گزاره منحصراً موضوع ایمان است و فوق خرد. ثانیاً، همه‌ی گزاره‌هایی که در موردهشان ذهن می‌تواند به حکم کردن و داوری کردن برسد از طریق بهکاربردن قوه‌های طبیعی اش و بر پایه‌ی اینده‌هایی که به طور طبیعی کسب شده‌اند، موضوع خرد هستند؛ همچنان با این تفاوت که آنها بی که ذهن در خصوص شان فقط شاهدی غیرقطعی دارد ولذا فقط بر اساس مبناهای احتمالی است که در مورد صدق شان مجاب می‌شود و همچنان احتمال صدق خلافشان را به رسیت می‌شناسد بدون آنکه بر ضد شواهد قطعی دانش خودش عمل کند و اصول همه‌ی خرد را سرنگون کند. می‌گوییم که در چنین گزاره‌های

احتمالی ای، و حی آشکار باید تصدیق مان را تعیین کند، حتی بر ضد احتمال. چرا که در جایی که اصول خرد شهادت نداده باشند که گزاره‌ای قطعاً صادق یا کاذب است، در آنجا وحی واضح، در مقام اصل دیگری برای حقیقت و معنایی برای تصدیق، می‌شود که حکم کند؛ ولذا می‌شود که این موضوع ایمان باشد و فوق خرد نیز باشد. به این سبب که چون خرد در آن موضوع بخصوص، قادر نیست به جایی بالاتر از احتمال برسد، ایمان در جایی حکم کرده است که دست خرد از آن کوتاه است؛ و حی مکشوف کرده است که حقیقت در کدام سو قرار گرفته است.

۷۷۰. سیاست ایمان تا بدین جا می‌رسد، و این بدون عمل کردن بر ضد خرد یا ایجاد مانع برای آن است؛ و به واسطه‌ی کشفیات جدید در مورد حقیقت، کشفیاتی برآمده از چشم‌های از لی همه‌ی دانش، خرد آسیب نمی‌پیند یا مغلل نمی‌شود، بلکه مساعدت می‌شود و ارتقاء می‌یابد. هر آنچه خدا وحی کرده باشد قطعاً صادق است؛ هیچ تردیدی در آن نمی‌شود کرد. این ازه‌ی مختص ایمان است: اما در این مورد که آیا این وحی ای الهی است یا نه، خرد باید داوری کند؛ که هرگز نه می‌تواند ذهن را مجذوباند که آشکاربودگی بزرگ‌تری را دارد کند تا چیزی را پذیراً شود که کمتر آشکار است، و نه اجازه بدهد احتمال در تعارض با دانش و قطبیت پذیرفته بشود. برای این امر که وحی منقولی خاستگاه الهی دارد، با همان واژه‌هایی که ما دریافت‌اش می‌کنیم و به همان معنایی که ما می‌فهمیم اش، شاهدی نمی‌تواند باشد که به اندازه‌ی شاهد اصول خرد واضح و قطعی باشد؛ و بنابراین هیچ چیزی که با فرمان‌های واضح و خود آشکار خرد در تناقض و با آنها ناسازگار باشد، حق نیست که چونان موضوع ایمان، که خرد با آن کاری ندارد، تصدیق شود یا بر آن پافشاری شود. هر آنچه وحی الهی است، لازم است که همه‌ی عقاید و پیش‌داوری‌ها و علاقه‌مندان را لغو کند و حق آن است که با تصدیق کامل پذیرفته شود؛ یک چندین اطاعت خردمان در بر این ایمان، سنگ‌چین‌های دانش را با خود نمی‌برد؛ بنیان‌های خرد را تکان نمی‌دهد، بلکه آن استفاده‌ای از قوه‌های ایمان را بر اینان می‌گذارد که این قوه‌ها بایت آنها به ما داده شده‌اند.

۷۷۱. اگر حوزه‌های ایمان و خرد توسط این مرزها متمایز از همیگر نگاه داشته نشود، در موضوع دین اصلاً هیچ جایی برای خرد نخواهد بود؛ و آن رسوم و عقاید افراط‌کارانه‌ای که در دین‌های مختلف جهان یافت می‌شوند شایسته‌ی ملامت نخواهد بود. چرا که، به گمان‌ام، می‌توانیم به این ستودن ایمان در تعارض با خرد استناد کنیم میزان زیادی از آن مهملاتی را که تقریباً همه‌ی دین‌هایی را پر می‌کنند که آدمیان را به تسخیر خود در می‌آورند و میان‌شان تفرقه می‌اندازند. چرا که کسانی که با این عقیده تعلیم یافته‌اند که در امور دین نباید با خرد مشورت کنند (هر قدر هم که آن امور به ظاهر در تناقض باشند با عقل سالم و خود اصول همه‌ی دانش‌شان)، خرافه‌های طبیعی و پندارهایشان را آزاد گذاشته‌اند؛ و از طریق آنها سوق داده شده‌اند به عقایدی جنان غریب و رووال‌هایی جنان افراط‌کارانه در دین، که انسان اهل

در موضوعاتی که در آنها خرد می‌تواند داشت قطعی مهیا کند، باید به آن گوش فرا داده شود.

اگر مرزهایی بین ایمان و خرد گذاشته نشود، هیچ شوربندگی با افراط‌کاری‌ای در دین را نیز نقض کرد.

بررسی نمی‌تواند که از حماقت‌شان در حیرت نشود و نمی‌تواند در موردشان داوری نکند که جنان دورند از اینکه نزد خدای عظیم و حکیم پذیرفتی باشند، که نتواند احتراز کند از اینکه این طور بینگاردن که این عقاید و روال‌ها مضحک و برای انسان هوشیار نیک توهین آمیزند. لذا، در عمل، دین که باید ما را بسیار متمایز کند از خود و حوش و لازم است که به طرز ویژه‌ای ما را، در مقام مخلوقاتی عقلانی، بالاتر ببرد از جانوران، چیزی است که انسان‌ها بسیاری اوقات در آن بسیار غیرعقلانی و بی‌خردتر از خود و حوش به نظر می‌آیند.

Credo, quia impossibile est:

+ باور دارم، به این سبب که غیر ممکن است، می‌شود که، نزد انسانی نیک، یک فوران شورمندی قلمداد بشود؛ اما معلوم خواهد شد که قاعده‌ی بسیار بدی است برای اینکه انسان‌ها عقاید یا دین‌شان را با آن انتخاب کنند.

فصل ۱۹

697

در باب شوریدگی.

۱۷۷. کسی که مایل است به جدّ عزم کند برای جست‌وجوی حقیقت، لازم است که در وله‌ی عشق به حقیقت اول عشقی به حقیقت را برای ذهن‌اش تدارک بینند. چرا که کسی که عاشق حقیقت نباشد، برای به دست آوردن اش زحمت زیادی نخواهد کشید؛ وقتی هم که به آن نرسد، چندان دغدغه‌مند نخواهد بود. در عالم فضل کسی نیست که خودش را عاشق حقیقت اعلام نکند؛ و هیچ مخلوق عقلانی‌ای نیست که این را ناجیانداند که او را طور دیگری بینگارند. و با این حال، به خاطر خود حقیقت اینها، می‌شود به درستی گفت که، حق در میان کسانی که محب شده‌اند که به خاطر خود حقیقت عاشق حقیقت‌اند، کسان بسیار کم شماری هستند که چنین باشند. اینکه چگونه انسان می‌تواند بداند که جدّاً چنین است شایسته‌ی کاوش است؛ و من گمان می‌کنم یک نشانه‌ی بدون خطا برایش هست، اعني پذیرانشدن هیچ گزاره‌ای با اطمینانی بیش از آنچه توسط اثبات‌هایی موجه خواهد شد که گزاره بر اساس آنها بنا شده. هر کسی که فراتر ببرود از این سنجه‌ی تصدیق، روشن است که حقیقت را از روی عشق به حقیقت نیست که می‌پذیرد؛ به خاطر خود حقیقت نیست که عاشق حقیقت است، بلکه برای یک منفعت پنهان دیگر است. چرا که چون (غیر از چنان گزاره‌هایی که خود آشکارند) شاهد بر اینکه گزاره‌ای صادق است فقط در اثبات‌هایی قرار دارد که انسان برای آن گزاره دارد، هر درجه‌ای از تصدیق که او فراتر از درجه‌ی آن شاهد برای